

مبانی انسان‌شناختی ارزش‌ها

کوه آفرین قائمی*

کریم خانمحمدی**

چکیده

در طول تاریخ، هر مجتمعی دارای ارزش‌ها و هنجارهایی بوده‌اند که همه برخاسته از بینش‌های ریشه‌ای (مبانی) آنهاست. بدین‌روی، با تبیین یا اصلاح آن مبانی می‌توان بر تعمیق و سعه عمل صحیح بر طبق آنها تأثیری بسزا نهاد. این نوشتار به اختصار بر «مبانی انسان‌شناختی» متمرکز است. انسانی که به دوی بعدی بودن انسان، بقای روح پس از مرگ، اختیار و تکلیف، امکان تعالی انسان تا مقام خلافت الهی با کسب یقین و صبر و عمل به ارزش‌ها معتقد باشد، در فکر و نیت، گفتار و منش کاملاً متمایز از شخصی عمل می‌کند که اینها را قبول ندارد؛ زیرا اموری که برای این یکی ارزش است (مثل معنویات و ایثار)، ممکن است برای دیگری ضداً ارزش به نظر برسد و بعکس (مثل تجمل و مدگرایی). در عین اینکه برخی امور فطری (مثل نوع دوستی و کمال‌خواهی) نزد هر دو ارزش، و برخی (مثل ظلم، تحقیر و تمسخر) نزد هر دو ضداً ارزش محسوب می‌شوند. تحقیق حاضر با روش تحلیلی - توصیفی به بررسی موضوع مورد بحث پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: انسان‌شناسی، تجرد روح، تعقل، اختیار، خلافت الهی، مسئولیت، ارزش.

مقدمه

بر سایر ممکنات، حتی مَلَك شوند. در نقطه مقابل، ضدارزش‌ها اموری هستند که سبب تنزل انسان از انسانیت، بلکه از حیوانیت گردند.

با بررسی مبانی انسان‌شناختی اسلام، ارزش‌های واقعی موصول به هدف خلقت شناسایی شده؛ بدین ترتیب، تربیت فرد و جامعه از انحراف و سقوط مصون خواهد ماند. تربیت اسلامی ارائه نوعی زیستن است که بر ارزش‌های معنوی انسان مبتنی است و با ساحت متعالی شخصیت وی مطابقت دارد. این امر با به فعلیت رسانیدن استعدادهای درونی، در پی پرورش همه جنبه‌های شخصیت فرد، یعنی ابعاد جسمانی، عاطفی، اجتماعی، عقلانی و معنوی وی تحقق می‌یابد.

شاید در نگاه سطحی، «اخلاق» و «تربیت» یکسان به نظر برسند و گاه به جای یکدیگر به کار روند، اما در نگاه عالمانه و دقیق چنین نیست. می‌توان گفت: بین این دو عموم و خصوص من وجه برقرار است؛ یعنی بخشی از اخلاق با تربیت حاصل می‌شود و بخشی از تربیت مرتبط با امور اخلاقی است و وجه مشترکشان «تربیت اخلاقی» است. «تربیت از طریق کسب کمالات اخلاقی» که سبب تکامل و رفع «عیوب و کاستی‌های اخلاقی» از وجود انسان و بالتبع نزدیک شدن انسان به اهداف حقیقی خلقت وی است، خود یکی از مصادیق و راه کارهای تحصیل ارزش‌ها و حذف ضدارزش‌ها می‌باشد.

اخلاق به معنای تحقق نوعی حُلق و حالت می‌باشد، لکن تربیت پرورش به‌طور مطلق را می‌رساند. در تربیت، قداست نخواهید که کسی را آن‌طور پرورش بدهند که یک خصایص مافوق حیوان پیدا کند، بلکه تربیت برای نباتات و حیوانات نیز اطلاق می‌شود: یک سگ یا یک جانی را هم می‌توان تربیت کرد. این تابع غرض مربی است که طرف را چگونه و برای چه هدفی پرورش دهد. اما در

تربیت انسان از بدو پیدایش وی آغاز شده و از همان ابتدا، روش و منش‌هایی در این زمینه ارائه یا به‌کار گرفته شده‌اند. این روش‌ها و منش‌ها دارای ریشه‌هایی است که اصول اخلاق و نیز آموزش و تربیت بر آنها روییده و استوار می‌گردد، به این ریشه‌ها که در واقع جهان‌بینی هر مکتبی می‌باشد، «مبانی» و بر آن امور کلی که از اینها برخاسته و خود دارای فروعات بسیار دیگر می‌باشند، «اصول» اطلاق می‌شود. جهان‌بینی به معنای عام یا همان مبانی، به سه قسم کلی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی دسته‌بندی می‌شوند. این نوشتار تنها مبانی انسان‌شناختی اسلامی تعلیم و تربیت ارزش‌ها را بررسی می‌نماید.

اهمیت بررسی مبانی انسان‌شناختی تعلیم و تربیت اسلامی در این است که هر جهان‌بینی به‌گونه‌ای متمایز انسان را معرفی و هر مکتب اخلاقی چیزی را به‌عنوان کمال وی ذکر نموده و مسیری متمایز را برای وصول بدان ترسیم کرده است که گاه در مقابل یکدیگر واقع می‌شوند؛ مثل: زهدگرایی اسلامی در مقابل لذت‌گرایی اپیکوریان. هر انسانی طالب سیر به سوی عالم ملکوت است؛ اما ترسیمی که در سایر مکاتب مادی یا ادیان تحریف‌شده برای انسان آمده، نمی‌تواند توجیه‌گر این سیر باشد، بلکه مانع وصول به مراتب عالی انسانیت است. بنابراین انسان‌شناسی اسلامی، بخصوص با توجه به آیات شریفه قرآن در زمینه مراحل خلقت آدم و سایر انسان‌ها، روشن می‌شود انسان موجودی مرکب از جسم و روح است که اصالت با روح او می‌باشد. این روح ملکوتی که متضمن فطرت الهی است، به بشر این توان را می‌بخشد که با تربیت صحیح و گزینش ارزش‌های واقعی، به موطن اصیل خویش، یعنی ملکوت بار یابد. در این منظر، اموری دارای ارزش واقعی هستند که سبب برتری انسان

پراکنده و گاه منسجم، در کنار سایر مباحث مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته‌اند، لکن بررسی مبانی انسان‌شناختی و ارتباط وثیق آنها با تعلیم و تربیت ارزش‌ها در هیچ‌یک از کتب قدیمی به صورت منسجم و با عنوان مشخص طرح نشده و آنچه در کتب کلاسیک امروزین ارائه گردیده اغلب متأثر یا برداشتی از آموزه‌های یونانی یا مسیحی یا الحاد غربی است. از جمله کتاب‌هایی که اخیراً در این زمینه ارائه شده‌اند می‌توان به *مبانی انسان‌شناسی*، نوشته ناصر فکوهی؛ *مبانی انسان‌شناسی در قرآن*، اثر عبدالله نصری؛ *انسان‌شناسی*، تألیف محمدصادق فرید و نیز پایان‌نامه «عنوان انسان‌شناختی حقوق بشر» اشاره کرد.

بعد دیگر اهمیت مباحث مطرح‌شده در این مختصر در همین امر نهفته است؛ زیرا از یک سو، همین پراکندگی و از سوی دیگر، غرب‌زدگی کهن و مدرن، به تعلیم و تربیت ارزش‌ها در میان مسلمانان خدشه فراوان وارد نموده و در برخی افراد و جوامع مسلمان سبب سلب هویت دینی از ایشان گردیده است. اهتمام و نوآوری این مقاله در این است که اولاً، این مباحث با توجه تام به مبانی اسلامی، فارغ از تحریفات وارداتی غرب، ارائه شده‌اند؛ ثانیاً، به صورت یکجا و منسجم و به صورت منطقی چینش گردیده‌اند؛ و ثالثاً، ارتباط وثیق این مباحث با تعلیم و تربیت ارزش‌ها و بخصوص ارزش‌های اخلاقی در حد و وسع یک مقاله مختصر مورد کنکاش قرار گرفته است. امید آنکه این مباحث کلیدی برای ورود به تحلیل تفصیلی و مستدل آنها در رسالات مفصل گردد.

در پژوهش حاضر، اهم «مبانی انسان‌شناسانه» تعلیم و تربیت ارزش‌ها به اختصار بیان می‌گردد. سؤال اصلی تحقیق، این است: مبانی انسان‌شناسانه تعلیم و تربیت ارزش‌ها کدام‌اند؟ سؤالات فرعی نیز شامل چیستی ماهیت انسان، هدف خلقت وی، تمهیدات و زمینه‌های تکوینی و تشریحی وصول وی به هدف نهایی و لوازم آنها می‌شود.

مفهوم اخلاق، قداستی است که آن را در مورد غیرانسان به کار نمی‌برند (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۵، ص ۶۷-۶۸).

توجه به تبیین فضایل و رذایل و ارائه راهکار حذف رذایل و جایگزینی یا تقویت فضایل از همان بدو خلقت انسان در رأس برنامه خلقت الهی قرار گرفته؛ ورود و خروج آدم در بهشت و نیز سایر تعالیم انبیا در همین زمینه توجیه می‌گردند. بسان اغلب مباحث علوم انسانی و مانند آن، سابقه تدوین مباحث انسان‌شناختی در قالب مباحث اخلاقی یا فلسفی، به یونان باستان و بخصوص به تألیفات ارسطو ارجاع داده می‌شود. در قرن دوم هجری که کتب یونانیان ترجمه و به دنیای اسلام وارد گردید، طبق محک موازین و اصول اسلامی، مورد غربالگری قرار گرفت.

مطالبی که متناسب با فطرت الهی و تعالیم اسلامی بود اخذ و مطالبی که صرفاً همخوان با جامعه یونانی ۴۰۰ ق.م. بود (مثل نظام طبقاتی، تجویز برده‌داری و تحقیر هویت زنانه و...) حذف شده، اخلاق فلسفی متضمن برخی مباحث انسان‌شناسانه، به‌طور منسجم در قالب *تهذیب الأخلاق ابن مسکویه* و سپس *جامع السعاده* و *معراج السعاده نراقیین* و... ارائه و سپس توسط علمای متأخر تکمیل و اصلاح گردید. در دوره‌های بعد، نحله‌های مختلف پژوهش اخلاقی، مثل اخلاق مآثور (با تکیه بر آیات و روایات اخلاقی، مثل *کیمیای سعادت* و *محجة البیضاء*) و نیز اخلاق عرفانی (مثل *منازل السائرین* خواجه عبدالله انصاری، *چهل حدیث و جنود عقل* و *چهل امام خمینی* نیز بروز و نمود یافتند. محور اصلی این کتب نه انسان‌شناسی و نه تعلیم و تربیت ارزش‌هاست، بلکه بنا به اقتضای مباحث اخلاقی یا فلسفی یا عرفانی به این مباحث نیز به صورت پراکنده پرداخته شده است.

حاصل اینکه مباحث مختلف مرتبط با انسان‌شناختی در کتب مختلف فلسفی، اخلاقی و تفسیری به صورت

ساختار انسان

اهمّ این مبانی که ریشه‌ای‌ترین آنها به‌شمار می‌رود، پذیرش وجود، تجرّد و بقای روح تا ابد می‌باشد. مهم‌ترین ویژگی که سبب برتری انسان بر ممکنات، حتی ملائکه می‌گردد، همین روح و نفخه الهی و لوازم آن است که بدون وساطت ملک یا چیزی دیگر، بر جسم مادّی او دمیده شده و با خود، فطرت الهی را به همراه دارد. فطرت نقش الهامگر درونی را ایفا می‌کند و به او این امکان را می‌دهد تا با اختیار و تعلیم و تعلّم و تلاش خود، بتواند از ملک افزون شود و به قرب الهی برسد. به واسطه این روح و لوازم آن است که خداوند با خلقت انسان، خود را «احسن الخالقین» خوانده و به خود تبریک گفته است: «و هر آینه ما انسان را از خاک چسبنده بیافریدیم. بعد آن را به صورت نطفه‌ای در قرارگاهی استوار جای دادیم. بعد آن نطفه را خون‌بسته و سپس آن را گوشت لخته و بعد آن را استخوان کردیم و سپس بر آنها گوشت پوشاندیم. بعد آن را وارد مرحله‌ای جدید و خلقتی جدید نموده (روح در آن دمیدیم)، پس آفرین بر خدا که برترین آفریننده است» (مؤمنون: ۱۲-۱۴).

اگرچه یک بُعد انسان ناسوتی و دیگری ملکوتی است، لکن این دو مستقل از یکدیگر نیستند، بلکه دارای هدف مشترک و در تعامل شدید بوده، برای تکامل و تعالی به یکدیگر وابسته‌اند. تأثیر متقابل میان نفس و جسم، واقعیتی است که هر انسانی آن را تجربه می‌کند. اختلال در هر عضو از اعضای بدن، موجب اختلال در امور نفسانی و روانی متناسب با آن می‌شود. از طرف دیگر، تحولات نفسانی مثل هیجانات و التهاب‌های روحی، با بازتاب‌هایی در فشار خون و قند و چربی آن و دگرگونی در حالت و رنگ چهره همراه هستند. چنان‌که غم و اندوه شدید، معمولاً با لاغری و فرسودگی جسم توأم می‌شود (ر.ک: واعظی، ۱۳۸۵، ص ۳۰-۳۱).

شواهد و ادله تجرّد روح

بین انسان خواب و بیدار تفاوت فاحش است. این تفاوت‌ها، با مرگ به اوج خود می‌رسد. این تفاوت فاحش میان مرده و زنده و نیز خواب و بیدار، به قوّت ارتباط یا قطع یا تضعیف ارتباط روح با بدن مرتبط است و خود شاهدهی بر غیرجسمانی بودن روح است. پس اصل خواب و خواب دیدن، بخصوص خواب‌های صادق، نیز احضار ارواح، خواب دیدن مردگان و دادن اخباری صادق توسط آنها، بروز کرامات و معجزات از ائمه اطهار علیهم‌السلام و سایر اولیاءالله پس از رحلت از دنیا، موت اختیاری و خلع روح توسط برخی عرفا یا وجود ابدال برای اولیای الهی، مکاشفات مرتبط با برزخ و احوال مردگان پس از مرگ، هیپنوتیزم (خواب مصنوعی) و مانند اینها، همه شواهدی تجربی - عقلانی بر تجرّد روح می‌باشند؛ همچنین از آیات و روایات عدیده تجرّد، اصالت و بقای روح پس از مرگ کاملاً مستفاد است، لکن تفصیل استدلال بر آنها در یک مقاله نمی‌گنجد. در ذیل، به حاصل تحقیقات در این زمینه اشاره می‌شود:

- ۱) انسان غیر از جسم، دارای یک بُعد فارغ از خواص جسم است.
- ۲) حقیقت و هویت اصلی انسان وابسته به روح او است و بدن مادی تنها ابزاری برای روح، برای زندگی در جهان مادی و کسب قابلیت لازم برای ورود به عالم علوی است. از آنجاکه درایت کار عقل و روح است، نه کار اعضای جسمانی، امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «حقیقت انسان، درایت اوست» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۸۲).
- ۳) چون روح در تمامی مراحل سیر جسمانی و رشد یا تحلیل آن، ثابت و بدون تغییر است، سبب وحدت هویت فرد از اول تولد تا مرگ و بلکه برای ابد می‌شود.
- ۴) از آنجاکه همه ادراکات از آن روح است، همه تکالیف الهی و قوانین بشری و بالتبع همه ثواب‌ها و

باشد، بیزار است. از این رو، انسان وقتی خود را با خدایی مواجه می‌بیند که در عین قدرت، بخشنده، آمرزنده و حلیم است؛ هرگاه او را بخواند، جوابش می‌دهد؛ زشت‌کاری‌هایش را می‌پوشاند و آرزومندی از درگاهش ناامید بر نمی‌گردد؛ و در یک کلام، فعلش با تمامی اخلاق کریمانه ملازم است، خود به خود علاقه و محبت به خدا و تمایل به هم‌رنگی با وی را در خود احساس می‌کند.

انسانی که به معرفت الهی برسد، عاشق خداوند می‌شود. عشق به خدا پایه عرفان و اخلاق است که تربیت و تربیب بر آنها استوار است. عشق دارای نیرویی است که شخصیت عاشق را دگرگون می‌سازد و زمینه‌خودسازی و پرورش روح او را به وجود می‌آورد. دلی که جای عشق به خدا شد، با یاد و نام او صفا و نورانیت پیدا کرده و آماده تجلیات الهی می‌شود. نیز حقایق و معارف گران‌سنگی را درمی‌یابد که هرگز با پای اندیشه نتوان به آنها رسید. در پی آن، به نشاط، آرامش و سکونی وصف‌ناپذیر می‌رسد؛ زیرا از آنجا که عاشق شیدای معشوق شده، عشق او را به دل‌دادگی از یک‌سو و اطمینان از سوی دیگر می‌کشاند.

دل‌دادگی او را از صفات و رفتارهای ناپسند خویش دور و به معشوق نزدیک می‌کند تا کمالات او را در خود ایجاد کند؛ زیرا به عاشق تفهیم می‌کند که خُلق و منش و روش او باید متناسب با انتظارات معشوق باشد. عاشق، دنیا را از چشم معشوق نگریند، همه چیز را زیبا می‌بیند. «ذکر» محبوب از اندیشه‌ی عاشق جداشدنی نیست و موجب جلای فکر و وارستگی و تطهیر از ناپاکی‌ها می‌شود. پس ذکر، نه تنها اندیشه‌ی انسان را بارور می‌سازد، بلکه حواس درونی او را نیز پرورش می‌دهد. بنابراین، تفکر و یقین، عشق و امید و صبر به دنبال می‌آورند. عشق و صبر نیز بر تعمیق تفکر و یقین می‌افزایند، و همین‌طور این تعامل ادامه می‌یابد تا عبد به قرب خالق برسد.

قرآن کریم علت اعطای موهبت «امامت باطنی» به

عقاب‌ها و مدح و ذم‌ها متوجه روح می‌باشد.

(۵) رابطه‌ی نفس و بدن، رابطه‌ی تدبیری از سوی نفس و ابزاری از سوی بدن می‌باشد. به همین جهت، روح مجرد با مرگ تن نمی‌میرد، بلکه تنها فعالیت و اکتسابات جسمانی متوقف شده و از عالمی پست، به عالمی برتر از دنیا که عالم ارواح (برزخ) است، منتقل می‌شود. پس در آن مرحله متناسب با آنجا، همراه رهاورد کردارش از دنیا، به حیات خود ادامه می‌دهد تا قیامت برپا گردد.

(۶) چون قیامت برپا شود، همه‌ی ارواح به ابدان خاص خود عودت داده شده و وارد مرحله‌ی دیگری از حیات خود می‌شوند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۱۷۸-۱۹۲).

ارزش‌آفرینی عشق به اله

در فلسفه‌ی رایج غرب که تنها عقل ابزاری تجربی را پذیرا شده‌اند و اغلب دچار تشکیک در شناخت هستند، نیز اخلاق اغلب آنان بر محور لذت یا سودجویی دنیوی می‌چرخد. بنا به معارف اسلامی، ریشه‌ی اخلاقیات یقین به این است که مسبب و خالق اصلی تمامی ممکنات خداوند یگانه است. انسان فطرتاً، بدون نیاز به استدلال‌های کلامی و فلسفی پیچیده، درمی‌یابد که این جهان آفریننده‌ای دارد و امکان ندارد با همه عظمت، دقت و آگاهی‌ای که در آن به کار رفته است، بدون خالق یا بی‌هدف تحقق یافته باشد. سپس به اینکه خداوند بر تمام افعال و اسرار و افکار او واقف بوده، معرفت می‌یابد؛ بدین ترتیب، در همه حالات و اعمال، متوجه است خداوند او را می‌بیند، همه‌ی حرکات و سکنااتش مضبوط و ثبت شده، پس هر اندازه اعمال صالح و نیک انجام دهد، پاداش آن را دریافت می‌کند و هر اندازه عمل ناپسند مرتکب شود، جزای آن را خواهد دید.

نیز فطرتاً از عمق وجود خود کسی را که جامع صفات نیکو و زیبا باشد، دوست دارد و از هر که شرور و بدکار

ثبات و اطلاق اخلاق

مبانی اعتقادی و اصول اخلاقی، فطری و غیرقابل تغییر و تحویل می‌باشند؛ زیرا فطرت از ذاتیات انسان و غیرقابل تفکیک از انسانیت می‌باشد. اگرچه ممکن است در اثر تغافل یا اشتغال افراطی به مادیات و غرایز حیوانی، فطریات به‌طور موقت دچار کم‌تحركی گردد. لیکن فطریات خفته نیز با کمترین تلنگری بیدار، شکوفا و فعال گشته و نمود پیدا می‌نمایند. همه انسان‌ها، در همه زمان‌ها و مکان‌ها تحت نظام یکسان هدایت تکوینی و فطری خداوند متعال می‌باشند. همین امر منشأ ثبات و اطلاق اخلاق و طرد هرگونه نسبیت در اصول و قواعد اخلاقی می‌باشد. بنابراین، ارزش یا ضدا ارزش‌های واقعی نیز نزد همه، به‌طور یکسان قابل شناسایی و عمل می‌باشند.

اخلاقی زیستن، هماهنگ‌سازی اختیاری خود با نظام هستی و اراده تکوینی اله بوده و بعکس، تخلف از ارکان اخلاق فاضله، به‌منزله حرکت بر خلاف مسیر آب است که هم حرکت را گُند، بلکه متوقف می‌کند و هم مسیر را دچار انحراف می‌نماید و در نهایت، منجر به هلاکت رونده می‌شود. مثلاً، ظلم‌ستیزی و تنفیر از ظالم در نهاد هر انسانی است؛ لکن سرکشی نفس با تمایل به مطامع دنیوی، سبب بروز ظلم از سوی برخی بر دیگران می‌گردد، در عین اینکه شخص ظالم نیز ظلم بر خود را تاب نمی‌آورد!

چنان‌که گرایش به حق و عدالت و انزجار از باطل نیز در نهاد هر انسانی در هر زمان و مکان و هر نژادی تعبیه شده است، اما مشکل در تشخیص مصادیق حقیقی عدالت و ظلم یا حق و باطل از یکدیگر می‌باشد. بخصوص که شیادانی همچون شیطان و اسیران حب نفس و حب دنیا، بر باطل لباس حق پوشانیده و آن را زیبا جلوه می‌دهند و جنایات یا اباطیل خود را با مشتبهات و مغلطه‌های فریبنده توجیه می‌نمایند. در صورت تشخیص نیز، گاهی تمایلات شهوانی و حیوانی مانع

انبیاء و اولیای الهی را دو چیز می‌شمارد: یکی صبر؛ یعنی استقامت و ایستادگی در تمام امتحانات الهی و دیگری یقین: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (سجده: ۲۴)؛ از میان آنان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند؛ چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند. مراد از «هدایت به امر»، امامت باطنی و هدایت نفوس انسان‌هاست؛ زیرا امام به جهت رسیدن به درجه یقین با جنبه ملکوتی و روحانی موجودات آشنایی داشته و از این رو، آنها را به سوی حق هدایت می‌کنند (حسینی طهرانی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۳۵). نقش یقین در سعه ولایت تکوینی به حدی است که هر قدر میزان یقین افراد بیشتر باشد، قدرت ولایت و نفوذ آنان در عالم تکوین فراتر خواهد رفت. وقتی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حالات حضرت عیسی و روی آب راه رفتن وی صحبت شد، فرمودند: «اگر یقین او از این مرتبه بالاتر می‌رفت، روی هوا حرکت می‌کرد» (مفید، ۱۳۸۶، ص ۲۹۳). بنابراین، هر تعالی و تربیتی بر محور یقین به خداوند سبحان و عدم اعتقاد به استقلال در تأثیر برای اسباب جهان تکوین، دور می‌زند (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۶۲، ج ۱۷، ص ۱۶۶).

قوة اکتساب و دستیابی به این مقام در هر انسانی تعبیه شده است و ابزار تکوینی آن (روح مجرد، فطرت، عقل، تجربه و...) و نیز ابزار تشریحی آن (هدایت از طریق وحی، رسول، امام و...) در اختیار همه قرار دارد؛ لکن گاه این شاکله موهبتی است و سن نمی‌شناسد، پس ممکن است کودکی خردسال در پی جذب به حق الیقین رسیده و سرور کون و مکان گردد؛ لکن در نوع بشر اکتسابی است و به تدریج به این مقام می‌توان بار یافت. بدین ترتیب، بین عشق و ایمان و اعتقاد یقینی با شناخت و عمل به ارزش‌های واقعی و ترک ضدا ارزش‌ها تعاملی طرفینی برقرار می‌باشد.

اقتضائات خاص خود را دارند. روح را همواره قصد وصول به جوار رب العالمین و قرب به اوست و نفس را تمایل به اسفل السافلین؛ یعنی چسبیدن به دنیای دنی. خداوند پیامبران و سرانجام، حضرت محمد ﷺ را برگزید تا نفوس را از ظلمت عصیان و تمرد آزاد نماید تا بدین وسیله، مستحق جوار رب العالمین شوند.

از آن سو، به شیطان مهلت داد تا درگیری با وی نیز سبب تقویت روح انسان شود. پس اصلاح درون با غفلت از دشمن برون امکان ندارد، بخصوص دشمنی که هزاران نفوذی دارد! با استعاده، ذکر و پذیرش ولایت الهی معصومان ﷺ و تعلم اسماء و صفات الهی از این عالمان به غیب و ترویج آن برای دیگران، می‌توان کید شیاطین را دفع و خود را هم‌ردیف، بلکه مسجود ملک کرد!

انسان تنها موجودی است که جامع اضداد (عقل در عین شهوت؛ تبعیت و عدم تخلف در عین اختیار و اراده) است. این انسان، با این قابلیت‌ها، باید خلیفه‌الله گردد. بنابراین، آدمی باید مراقب دشمنی‌های شیطان برون و دسیسه‌های اماره درون باشد و اگر احیاناً لغزید، با توبه و انابه به سوی خدای تواب و رحیم بازگردد. لکن بدانند که تا عمر دارد، نیازمند دستگیری اله از طریق عبادت و تقوا و ورع خود می‌باشد؛ زیرا تا این تمهیدات نباشد، هدایت باطنی و الهامات نیز روشنگر ادامه راهش تا وصول به اوج ملکوت نخواهند شد (ر.ک: طالبی، ۱۳۹۰، ص ۶۱-۷۸).

جایگاه پیامبران

وجود انسان کاملی که «خلیفه‌الله» نام دارد، برای سیر صعودی و خروج از ظلمات ناسوتی انسان به سوی انوار ملکوتی، ضروری است؛ زیرا: ۱. عوالم عالم دارای مراتب تشکیکی از عالی به دانسی می‌باشد؛ ۲. همه ممکنات صلاحیت وساطت بین حضرت حق و عالم مُلک و شهادت را ندارند؛ ۳. برای ممانعت از انحراف عقل و

تبعیت از حق و عدالت می‌گردد. همینجاست که دستگیری دین و ائمه اطهار ﷺ و نیز امداد الهامات الهی، برای تفکیک و فرقان بین حق و باطل واقعی، ضرورت خود را می‌نمایند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۲۰۰).

اراده و اختیار

تربیت، تعلیم و تعلم ارزش‌ها و ضدازش‌ها، توقع پی‌گیری ارزش‌ها توسط انسان‌های بالغ و عاقل، ارسال رسل و انزال کتب الهی و مانند اینها، همه نمایانگر این است که انسان مختار و مرید می‌باشد. برخی صاحب‌نظران مسلمان یا غیرمسلمان بر خلاف بداهت و وجدان، به بهانه‌های واهی جبرگرا می‌باشند. انسان در منظر ایشان تنها مانند یک عروسک خیمه‌شب‌بازی می‌باشد. از اهم این بهانه‌ها جبر علی و معلولی (یا قضا و قدر الهی)، توارث، وضع جغرافیا، محیط، اقتصاد، علم ازلی اله، عمومیت قدرت، اراده و مشیت الهی بر افعال انسان و مانند آن می‌باشد.

در حالی که همه موارد مذکور جزء العله می‌باشند و بنا به قضا و قدر و اراده مطلقه اله، انسان جبراً (تکویناً)، مختار آفریده شده و باید خودش شاکله و سرنوشت خود را با درایت و حسن انتخاب خود رقم بزند. علاوه بر شواهد فوق، تردید در مقام تصمیم‌گیری و عمل، عذاب وجدان پس از بدی‌ها، مدح و ذم، تشویق و تنبیه، ثواب و عقاب همه از جمله شواهد مختار و مرید بودن انسان می‌باشند. پس انسان مسئول عملکرد خویش است و باید پاسخگوی انحرافات خود باشد.

هدف نهایی: خلافت الهی

آدمی که از دو عالم «امر» (روح ملکوتی) و «خلق» (جسم ناسوتی) عجین گشته، دارای دو «من» می‌باشد: «من علوی» (ملکی) و «من سفلی» (حیوانی) که هر یک

شوند. فطرت خداگرایی شکر منعم را با بیان نعمات الهی بیدار، عقلشان را شکوفا و عمل به وظیفه خلافت و ادای امانت الهی را از مردم طالب شوند.

سیطره بر طبیعت

در قرآن کریم، حدود ۲۲ آیه به نحوی به سیطره انسان بر طبیعت مشیر است. انسان تنها موجود تنوع طلب است و انواع غذاها و البسه و مواد معدنی و ساختمانی و صنایع و امثال آن در خدمت این تنوع طلبی او می باشد. انسان تنها موجودی است که در همه جا اعم از خشکی، آب، هوا، دریا و تمامی مناطق جغرافیایی زمین زندگی می کند و بر همه سیر و سیطره دارد. از همه مواهب کره زمین در اقصا نقاط سطح یا عمق آن بهره می جوید و همه را در تسخیر خود دارد. تنوع غذایی بسیار نیز دارد.

در عین حال، این اعجوبه خلقت، خود عصاره و جامع تمامی ترکیبات و عناصر عالم هستی است. امام علی علیه السلام می فرماید: «تو فکر می کنی که جرمی کوچکی، درحالی که جهان بزرگ در تو نهفته است، دوایت در خودت است و تو هوشیار نیستی و درد تو هم در توست و چشم باز نمی کنی و تو کتاب آشکاری هستی، که با حروف تو، پنهان آشکار گردد و تو وجودی و حقیقت وجودی، که همه موجودات در تو حاضرند» (گنابادی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۶۲۷).

برخی از آیات، مشیر به سیطره ای فراتر از آنی است که در اختیار عموم انسان ها می باشد. مثلاً، تصرف امثال حضرت داوود و فرزندش سلیمان در طبیعت، بسی فراتر از تصرف عمومی انسان های عادی است: «ما به هر یک علم و حکومت دادیم و کوه ها و پرندگان در تسخیر داوود بود و با تسبیح وی، تسبیح می گفتند و ما (خداوند متعال) فاعل این همه هستیم. ما به ایشان ساختن زره را برای شما آموزش دادیم تا در جنگ ها شما را حفظ کند.

فطرت و نیز بیان تفصیل هدایت انسان به سوی کمال، ضمیمه شدن آموزه های وحیانی و ضمانت اجرایی ثواب و عقاب الهی، یک امر ضروری است. بنابراین، لازم است که انسانی خلیفه و واسطه فیض از خداوند متعال، برای همه مخلوقات باشد تا به وسیله او فیض تکوینی اله به همگان و فیض تشریحی اش به انسان ها برسد.

اصل رسالت، وساطت و استخلاف جایی است که مستخلف عنه مستقیماً نمی خواهد در آن امور مداخله نماید و در عین اشراف بر خلیفه و کسانی که تحت امارت او هستند، خود را اجل و برتر از این می بیند که بدون واسطه به حل و فصل امور بپردازد. مردم نیز این ظرفیت و قابلیت را ندارند که همه مستقیماً با مولا (بخصوص که اله ماوراء طبیعی باشد) خود ارتباط مستقیم برقرار نمایند. پس وجود این وسایط برای بقای هستی و تکامل انسان یک ضرورت اجتناب ناپذیر می شود. لکن محور اختیارات و فعالیت های هر خلیفه و جانشینی، مرتبط به مقدار وظایف و اختیاراتی است که مستخلف عنه به او واگذار نموده است، پس نه حق کوتاهی از این مسئولیت ها را دارد و نه حق پا را از اینها فراتر نهادن.

اگرچه خداوند عقل و تجربه را به انسان اعطا نموده است، لکن این امکانات برای هدایت انسان به ملکوت کافی نیست. بدین روی، خداوند متعال حکیم خلأ هدایتی انسان را از راه ارسال رسل و انزال کتب پر نموده، تا هم فطریات را شکوفا کنند و هم عقل را دستگیر شوند و هم با اتمام حجت، بهانه هرگونه انحرافی از انسان مختار مرید، سلب گردد.

علاوه بر اینها، در پی ایمان و اطاعت، وی را از الهامات رحمانی درونی بهره مند می نماید. ایشان واسطه بین انسان ها و عالم غیب می باشند تا انسان را متوجه مقام استخلافش نموده و انتظارات خداوند از وی را بیان کرده و عمل به وظیفه استخلاف را از انسان خواهان

برسد، تقرّب به مقام ربوبیت است. از این حیث، خدای سبحان عبودیت را به‌عنوان مهم‌ترین کمال مطرح می‌کند؛ یعنی هم عروج انسان کامل و هم نزول وحی و کتاب الهی و نیز دفع سیطره شیاطین را بر محور «عبودیت» می‌داند. مثلاً، خدای متعال پیامبری مانند حضرت خضر را که «علم لدنی» و ولایت تکوینی دارد ﴿عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا﴾ (کهف: ۶۵) می‌خواند که به واسطه عبودیت به این مقام رسیده است. اگر انسان، قلب خود را از آلودگی‌ها پاک کند و از معصیت دوری نماید، مظهر صفات ربانی و ولیّ خدا می‌شود. پس امکان آن را می‌یابد که خوارق عاداتی از او سر بزند، که از عهده دیگران برنیاید؛ یعنی همان‌گونه که اراده الهی مؤثر در اشیاست، بنده در اثر اطاعت و بندگی به مقامی می‌رسد که اراده او به تبع مشیّت الهی مؤثر در اشیا یا قلوب واقع می‌شود.

ابتلاء و صبر

ابتلاء، به‌معنای امتحان و آزمایش کردن، یک سنت الهی است تا استعدادها و صفات باطنی و درونی انسان شکوفا شود. یکی از راه‌های وصول به ولایت تکوینی، صبر در ابتلائات است؛ یعنی انسان در مسیر عبودیت، همواره با امتحان‌هایی از جانب خداوند متعال مواجه می‌شود که صبر در برابر آنها، زمینه به فعلیت رسیدن استعدادهای درونی و افزودن بر سعه وجودی انسان را فراهم می‌آورد. هرچه این قرب وجودی بیشتر شود، تسلط و تصرف در نظام تکوین، یعنی ولایت تکوینی، در انسان بیشتر می‌شود. امتحان و آزمایش منسوب به خداوند غیر از آزمونی است که به انسان نسبت داده می‌شود. انسان با آزمایش می‌خواهد نادانی خود را درباره یک موضوع مرتفع سازد؛ اما امتحان خداوند، بدون تردید، برای دفع جهل نیست؛ بلکه برای آگاهی انسان از توانمندی‌های خود است تا با

آیا شما شکرگزار این هستید؟ و بادهای شدید در تسخیر سلیمان بود و به امر ایشان به سوی سرزمین بابرکت حرکت می‌کرد (طی الارض) و ما بر هر چیزی آگاهیم. و برخی شیاطین (جنیان) مسخّر وی، برایش غواصی کرده و سایر دستورات را انجام می‌دادند و ما حافظ همه بودیم» (انبیاء: ۷۹-۸۲؛ ص: ۱۷-۲۰ و ۳۰-۴۰).

این‌گونه تصرفات در پی تعالی و قوت روح حاصل می‌آید. هر آنکه خود را با نظام هستی هماهنگ نمود، به همان مقدار طبیعت در مقابل روح و اراده قوی وی خاضع و منقاد می‌شود. تقویت و پرورش روح و اراده نیز جز با پیگیری فضایل واقعی، یعنی طاعات و عبادات و صبر بر بلاها و ترک معاصی، با توجه به اهداف متعالی خلقت انسان حاصل نمی‌شود.

عبادت

یکی از مهم‌ترین راه‌های تعالی و نیز کسب یقین و بخصوص تکفیر (محو تبعات) سیئات، تا وصول به مقام قرب الهی، «استمرار عبادت خالصانه تا آخرین دم حیات» می‌باشد: ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ (حجر: ۹۹)؛ پروردگارت را عبادت نما تا اینکه یقین تو را دریابد. عبادتی انسان را به یقین و قرب می‌رساند که همراه با خلوص و حضور قلب باشد؛ زیرا تا حقایق مناسک و اذکار در جان و عمق روح بشر شاکله نیابد، در تربیت و تقویت روح مؤثر نیفتاده و انسان به مقام خلافت الهی بار نخواهد یافت.

عبادت دارای معنای وسیعی است که شامل عمل خالصانه به یکایک دستورات الهی می‌شود و در واقع، راه وصل به ولایت، امثال همه‌جانبه دستورات الهی است. به‌طور کلی، می‌توان گفت: هر کمالی که به افراد اعم از پیامبر و غیرپیامبر نسبت داده شده، اول به جنبه عبودیت آنها نظر شده است. آنچه انسان می‌تواند با عبادت به آن

یکدیگر اعتماد و اطمینان می‌نمایند. ضمانت اجرای قانون در چنین جامعه‌ای ترس از نیروی انتظامی و عوامل تنبیهی نیست، بلکه کمال روحی و ایمان افراد آن است.

اما این مقدار هم کافی نیست. نیروی الگوگیری در انسان بسیار قوی است، به گونه‌ای که از بدو تولد این نیرو فعال شده و بیشترین دریافت‌ها و واکنش‌های رفتاری و گفتاری انسان از این راه حاصل می‌شوند. در راستای تعالی معنوی - ارزشی نیز الگوگیری نقش اساسی را ایفا می‌نماید. بنابراین، ضروری است تا به الگوهای برین انسانیت متوجه شده و سیره و منش ایشان را الگوی خویش قرار دهد تا بتواند با پای نهادن در مسیر ایشان، به مقصد نهایی برسد و سعادت واقعی پایدار را دریابد.

این واسطه خود باید مظهر «صفات فعلیه اله» باشد، تا «خلیفه الله» گردد. این مظهریت او را تا رتبه‌ای بالا برده است که هیچ‌یک از کائنات در ردیف آن نیست، پس در هر دوره‌ای تنها یکی به این اوج، می‌رسد و بقیه - هرچند در حد خود واسطه فیض و نزول برکات و دفع بلاها باشند - تسحت ولایت و فرمان و سیطره نفوذ این ولی الله اعظم علیه السلام می‌باشند. شیعه اثنا عشری معتقد است: از حدود ۱۲۰۰ سال پیش تاکنون ولایت کلیه الهیه در انحصار حضرت محمد بن الحسن العسکری علیهما السلام، دهمین نسل از ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد. ایشان اگرچه تاکنون به‌طور ناشناس در میان مردم زندگی و از مسلمانان دستگیری نموده است، لکن در آینده به اذن الهی با قیام علنی علیه جبابره و الحاد و التقاط، زمین را از انحرافات، تحریفات و ظلم، پاک، سپس عدالت و نظم جهانی را برقرار خواهند نمود.

انتظار فرج ایشان و آینده‌ای روشن برای بشریت، علاوه بر اینکه خود یک ارزش بوده و عبادت محسوب می‌شود، خود ارزش‌آفرین بوده و سبب تربیت انسان در راستای آمادگی روحی و روانی برای استقبال از این دولت

رفع نقایص و عیوب خود به تکامل مطلوب برسد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند: «در دگرگونی‌های روزگار است که ذاتیات (کمالات) مردان شناسایی می‌گردد» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۱، ص ۱۵۴).

هر قدر ابتلاء سخت‌تر باشد، به نسبت همان صبری که در مقابلش می‌کنند، در مراتب بالاتری از قرب الهی قرار می‌گیرند و تجلیات عمیق‌تر و پیچیده‌تری در نظام آفرینش از آنها دیده خواهد شد. قرآن کریم (بقره: ۱۲۴) حضرت ابراهیم را به‌عنوان انسانی که به مقام امامت رسیده می‌ستاید. یکی از علل ترقی و تکامل حضرت ابراهیم این است که ایشان بارها در معرض ابتلاء و امتحان‌های سخت الهی قرار گرفت و توانست به‌خوبی از عهده همه آنها، برآید و به عالی‌ترین کمال یعنی «امامت» برسد.

ولی، الگوی وصول به ولایت

هدایت جامعه در پرتو هدایت و رشد فردی حاصل می‌شود و سلامت اجتماعی، مشروط به سلامت تک‌تک افراد آن است. اگر آحاد مردم به‌راستی از ایمان الهی برخوردار باشند، جامعه‌ای پاک و دو از هرگونه تشمت و انحراف خواهند داشت. تنها ایمان مذهبی است که می‌تواند، روابط افراد را سامان بخشد و اهداف حاکم بر این روابط را متعالی سازد. منطق اجتماعی اسلام، سلامت جامعه را تابع رفتار ایمانی افراد می‌داند و آنها را پیکره واحدی به حساب می‌آورد که هر قسمت از آن در قسمت‌های دیگر تأثیر می‌گذارد.

تشکیل حکومت دینی و حکمت و جوب امر به معروف و نهی از منکر و تلاش در اصلاح محیط، همین می‌باشد. اجتماع انسان‌هایی که از ویژگی‌های ایمان مذهبی برخوردار باشند، منجر به تشکیل جامعه‌ای سالم می‌شود که در آن، افراد قوانین و حقوق و حدود یکدیگر را محترم می‌شمارند و عدالت را امری مقدس دانسته، به

عطیه را در نهاد انسان نهاده و از سوی دیگر، با اراده تشریحی و جزائی خویش این استعدادها را به ظهور، شکوفایی و پیشرفت می‌رساند.

ملاک ارزش یا ضدارزش

برای اینکه یک فعل یا وصف، ارزشی و اخلاقی محسوب شود، چهار رکن لازم دارد:

۱. حسن فعلی (مادی): خود فعل دارای حسن ذاتی و مطلوب ذاتی باشد، یا ابزار و راهی برای وصول به امری باشد که دارای حسن ذاتی است (دارای حسن تبعی باشد)؛
۲. حسن فاعلی: فاعل آن دارای حسن نیت و انگیزه اخلاقی و عاقلانه برای اتصاف به چنین وصفی یا ارتکاب چنین عملی باشد؛
۳. ابزار وصول بدان مباح و مجاز باشد؛
۴. به شکل صحیح و دقیق به اجرا نهاده شود (حسن صوری).

برای مثال، بذل و بخشش به مستمند، یک امر ارزشی و دارای حسن ذاتی است. اگر فاعل این کار را برای حُسن آن و برای کسب آخرت و رضایت الهی، با پول حلال، بدون چشمداشت و در خفا انجام دهد، یک کار ارزشی و مثبت اخلاقی محسوب گشته و مرتکب آن در آخرت مثاب خواهد بود. لکن اگر این فاعل این کار را برای ارضای نفس خود یا خوش‌نامی و تعریف نزد دیگران یا امید جبران از سوی فقیر در آینده و امثال آن، یا با درآمد حرام یا با منت و تحقیر انجام دهد، این کار نه تنها یک کار مثبت اخلاقی محسوب نشده و مثاب نیست، بلکه یک ضدارزش به‌شمار می‌آید که حتی ممکن است عقاب و مکافات هم در پی داشته باشد.

رعایت حقوق؛ مادر ارزش‌ها

لازمه حیات انسانی، تشکیل خانواده و زندگی در اجتماع

کریمه می‌گردد. نیز همان‌گونه که عشق به اله سبب قرب و هم‌رنگی می‌گردد، مودت و محبت واقعی به حضرت حجت نیز مستتبع تزکیه و تربیت نفوس می‌باشد. انتظار فرج علاوه بر تربیت و تزکیه نفوس، روح امیدواری، قابلیت بهره‌مندی از شفاعت و دعای حضرت در دنیا و آخرت، تحرکات علمی، فرهنگی و اجتماعی برای دفع ظلم و زمینه‌سازی ظهور و امثال آن را تحقق می‌بخشد، بلکه همه از اهمّ ارزش‌های فردی و جمعی محسوب می‌شوند.

الهامات مکمل شریعت

هدایت الهی ابعاد مختلفی دارد؛ یکی، هدایت تکوینی است که کُلّ موجودات را دربر گرفته و همه را طبق طبیعت به اهداف از پیش تعیین شده، رهنمون و سبب بقا و رشد طبیعی همه می‌گردد؛ دیگری، هدایت تشریحی عام است که همه انسان‌ها، چه متدین، چه غیرمتدین را خطاب قرار داده و همه را به راه راست دعوت می‌نماید؛ بُعد دیگری از هدایت الهی، هدایت خاصه مطیعین و متقین است که پاداش اطاعت و انقیاد ایشان بوده و سبب تمایز حق از باطل و خروج ایشان از تحیر و سرگردانی در مشتهات می‌گردد.

سرانجام، هدایت اخص که موهبتی است مختصّ معصومان (علیهم‌السلام) و متضمن مسئولیت هدایت خلق، بر دوش ایشان. هدایتی که قرین ارزش اکتسابی است، هدایت از نوع سوم می‌باشد که در پی تعلیم و تعلم شریعت و تقید عملی بدان حاصل می‌آید. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ (انفال: ۲۹)؛ اگر تقوا داشته باشید، خدای متعال مایه تمییز دادن حق از باطل به شما می‌دهد. نیز می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾ (محمد: ۱۷)؛ کسانی که مهتدی هستند، خدا بر هدایتشان می‌افزاید (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۵، ص ۷۲). خداوند با اراده تکوینی خویش کشش و استقبال از این

است. آنچه در ذیل می‌آید گوشه‌ای از حقوق اعضا و جوارح است: «یاری‌مان نما تا اینکه با گوشمان به لغو جان نسپاریم و به سرعت با چشم‌مانمان به لهو خیره نشویم و تا اینکه دستمان را به امور ممنوع دراز نکرده و با گام‌هایمان به جای ممنوع نرویم و تا اینکه شکم‌هایمان جز حلال را دربر نگیرد و زبانمان جز به مثل آنچه تو بیان داشته‌ای سخن نگوید و جز بر آن ثواب که تو را نزدیک نماید، خود را به زحمت نیندازیم و جز بر آنچه ما را از عذاب تو حفظ نماید، اقدام نکنیم» (صحیفه سجادیه، ۱۳۸۶، دعای ۴۴؛ ابن‌شعبه حرّانی، ۱۳۶۰، رساله‌الحقوق، بند ۳-۹).

یکی دیگر از اهمّ حقوق نفس، کنترل و هدایت امیال و غرایز شهوانی حیوانی است. این آموزه در اسلام و بخصوص نزد تشیع، با آموزه «زهد» هماهنگ می‌گردد. زهد شیعی به معنای کشتن و سرکوب و منکوب کردن غرایز - آن‌گونه که در رهبانیت مسیحی یا تصوف یا مرتاضان هندی مرسوم است - نمی‌باشد، بلکه اهتمام و اصالت دادن به آخرت پایدار، در مقابل دل بستن به دنیا و متعلقات آن است. این امر علاوه بر تأمین سلامت، بقا، حفظ نفس و رفع نیازهای معمولی که مناسب شأن فرد و ترقی و استقلال جامعه اسلامی می‌باشد، سبب تحصیل درجات و نعمات اخروی و تعالی انسان می‌گردد.

حقوق والدین

والدین که وسیله مستقیم پیدایش و تربیت جسمانی و روحی و عقلانی انسانند، از میان اطرافیان مهم‌ترین حقوق را بر وی پیدا می‌کنند. تا آنجا که در چند آیه قرآن (اسراء ۲۳-۲۵؛ بقره: ۸۳؛ نساء: ۳۶؛ انعام: ۱۵۱؛ احقاف: ۱۳-۱۷) احسان به والدین قرین توحید ذکر شده است و امام سجّاد علیه السلام نیز بر این حقوق و لزوم ادای آنها تأکید خاصی دارند: «خداوند! مرا به گونه‌ای قرار ده که از ایشان

است. تشکیل خانواده و حضور در اجتماع به ناچار ارتباط و تعامل را در پی دارد. در پی تعامل «رعایت حقوق یکدیگر» رخ می‌نمایند. البته در منظر اسلام، جایگاه حقوق و مفهوم آن بسی اعم از این بوده و وابسته به نحوه ارتباط انسان با خود، خداوند و طبیعت نیز می‌باشد. رعایت حقوق، وظیفه‌ای بر دوش همگان است که در صورت عدم رعایت آن، مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند. چنان‌که از آن سو، وی نیز بر دیگران حقوقی دارد که آنها نیز موظف به ادای حقوق وی بوده و در صورت تخلف، مورد سؤال واقع می‌شوند. به عبارتی، حق و تکلیف در همه جا ملازم یکدیگرند.

حق الله تعالی همان معرفت، شکر، اطاعت و تعبد و رضا می‌باشد. حقوق طبیعت استفاده بهینه از آنها در راه بقا، رفاه و تکامل انسان به دور از اسراف و تبذیر است. حقوق نفس (خود انسان بر خودش) نیز در دو بُعد روح (جان) و جسم مطرح می‌گردد. در بُعد جسم باید مراقب صحت و سلامت جسمانی خود باشد و حقّ آسیب‌رسانی به جسم خود را ندارد. چنان‌که در مرتبه بالاتر، حقّ سلب حیات از خود و انجام کاری که منجر به مرگش شود (خودکشی) ندارد. در موضع استفاده نیز حقّ هرگونه بهره‌وری افسارگسیخته از اعضا را ندارد، بلکه سپاس سلامتی و قوت آنها در آن است که هریک را در امور حسنه و مناسب و مصلحت خویش و سایر اطرافیان، بلکه سایر انسان‌ها، برای جلب رضایت الهی به کار اندازد.

در مورد جان نیز وظیفه تربیت و تزکیه عقلانی، معنوی و اخلاقی متوجه انسان می‌شود. رعایت اصول بهداشت و تغذیه سالم و بهینه و رعایت حلال و حرام و نیز طهارت و نجاست و رعایت مسائل اقتصادی، مربوط به حقوق جسم، و رعایت اوامر و نواهی عبادی و علمی و دینی و امثال آن، متوجه سلامت روحی - روانی انسان

و از سفر برگشته را پیش‌باز روند و رازهایشان را بپوشانند و زشتی‌هایشان را مخفی کنند و مظلومشان را یاری رسانند و در رفع مایحتاج زندگی همیاری داشته و با بخشش و تفضل به سویشان بازگشته و آنچه را لازم دارند، قبل از آنکه آن را درخواست نمایند، بدیشان عطا نمایند، موفق نما.

خداوندا! مرا به‌گونه‌ای قرار ده که بدکرده‌شان را با احسان پاسخ دهم و باگذشت با ظالمشان معارضه نمایم و در مورد همه‌ی ایشان حسن ظنّ را به‌کار گرفته و با تمامی ایشان با نیکی دوستی نمایم و چشمانم را با عفت از ایشان فرو بندم و با تواضع با ایشان نرمخو باشم و با هم‌وطنان ایشان با مهربانی و نرمی برخورد کنم و در نبودشان با مهربانی، رازنگه‌دار باشم و از روی خیرخواهی بقای نعمت را برایشان دوست داشته و همان را که برای خویشانم لازم می‌شمرم، برایشان لازم شمرم و در حقشان، آن را رعایت کنم که در مورد خاندانم آن را رعایت می‌کنم.

خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مثل آنچه همسایه‌ها دارند به من روزی نما و بهره‌ی مرا بیش از آنچه آنان دارند قرار ده و آنان را نسبت به حقوق من و شناخت فضیلت من بصیرت بخش، تا اینکه آنان به واسطه‌ی من و من به واسطه‌ی ایشان به سعادت برسیم» (همان، دعای ۲۶، بند ۲-۴).

این بیانات ارزشمند که باید با آب طلا نوشته شده و هر روز در پیش چشمانمان باشد تا ما را به عمل بدان‌ها یادآوری نماید، تفصیلات ارزش‌ها و ضدارزش‌هایی می‌باشند که متأسفانه چه‌بسا در میان ما متروک گشته و بعکس، جای خود را به برخی ضدارزش‌ها، مثل بی‌اعتنایی‌ها، توهین و تحقیرها، حسادت و چشم و هم‌چشمی‌ها سپرده‌اند؛ رذایلی که ریشه در خودکم‌بینی از یک‌سو، و رقابت‌های ناسالم از سوی دیگر، دارد و منشأ بسیاری از مفاسد دیگر می‌گردد.

بیمناک باشم، به بیمناکی از سلطانی انعطاف‌ناپذیر و به ایشان نیکی کنم بسان مادری دلسوز تا اینکه خواسته‌ی آنها را بر خواسته‌ی خودم ترجیح دهم و رضای آنها را بر رضایت خودم مقدم بدارم و نیکی‌شان به من را زیاد بشمرم، اگرچه کم باشد و نیکی خودم به ایشان را کم شمرم، هرچند زیاد باشد. خداوندا! صدایم را بر ایشان پایین آور و کلامم را برایشان نیکو نما و برخوردارم را با ایشان نرم قرار ده و قلبم را نسبت به ایشان عطف و مرا رفیق ایشان و برایشان دلسوز ساز؛ زیرا حقوق ایشان بر من واجب‌تر و احسان ایشان بر من مقدم بوده است و منتشان بر من آنقدر زیاد است که با عدالت از ایشان تقاص گیرم یا به مثل، مجازات نمایم» (صحیفه‌ی سجادیه، ۱۳۸۶، دعای ۲۴، بند ۱۳).

رعایت حقوق دیگران

اهمّ تعالیم اخلاقی حوزه‌ی تعامل اخلاقی انسان با سایر هم‌نوعان، متوجه خانواده، خویشان، همسایگان، سپس هم‌کیشان و هم‌وطنان می‌باشد. این رشته از حقوق نیز علاوه بر قرآن کریم و تعالیم سایر معصومان، در بیانات امام سجاده علیه السلام هم مورد تأکید بوده و توفیق ادای آنها از خداوند درخواست شده است: «ما را موفق کن تا با نیکی و هدیه با ارحامانم بییوندم و با بخشش و عطا به همسایه‌ها مان سر بزینم و اموالمان را از مظالم، خالص گردانیم و با اخراج زکات آن را پاک نمایم و به آنکه از ما بریده، باز گردیم و با آن که بر ما ظلم کرده، با انصاف برخورد کنیم و با دشمنانمان، مسالمت کنیم. مگر با آنان که به جهت تو و برای تو با آنها دشمنیم» (همان، دعای ۴۴، بند ۱۰).

«(همسایگان) را به برپاداری سنت و پیشه کردن بهترین آداب به اینکه به ضعیفانشان مدارا کنند و شکاف‌ها را پر نمایند و به دیدار مریضان روند و طالب رشد را هدایت کنند و طرف مشاوره را خیرخواهی نمایند

راهکار اصلاح

ادای همه حقوق و به عبارتی، عمل به همه وظایف، بسی مشکل است. چه بسا حقوقی که در پی جهل یا غفلت یا اشتغال به اموری دیگر و گاه به عمد از دست می‌روند و این تضییع حقوق گناه مشکلات عدیده‌ای را در پی می‌آورد و بلکه منجر به عقاب الهی در آخرت می‌گردد. بنابراین، باید پیش از دست‌رفتن فرصت‌های دنیا و ورود به آخرت، درصدد جبران مافات برآمد. برای این امر راه‌های مختلفی از جمله استغفار، اعتذار، طلب حلالیت، طلب غفران و جبران و مانند آن پیشنهاد شده است.

راه اصلی جبران از دست‌رفته‌ها و عدم تکرار اشتباه‌های گذشته، «توبه» می‌باشد. توبه یعنی قصد جدی بازگشت از گناه به سوی اطاعت محض از خداوند متعال. توبه خود دارای مراحل چندانی است که در فرازهای ذیل به آنها پرداخته شده است: «خداوندا! اگر پشیمانی، توبه به سوی توست، پس من از هر پشیمانی، پشیمان‌ترم؛ و اگر تیرک نافرمانی تو، بازگشت است، پس من اولین بازگشته‌گام؛ و اگر طلب مغفرت سبب ریزش گناهان باشد، پس من برایت از طلب‌کنندگان مغفرتم» (همان، دعای ۳۱، بند ۲۸-۲۹).

توبه حقیقی که از آن به «توبه نصوح» تعبیر می‌شود (بقره: ۲۲۲) آن است که علاوه بر پشیمانی، عذرخواهی و طلب بخشش، عدم رجوع به گناه و جبران گذشته را در پی داشته باشد؛ مثلاً، اگر حقوق الله مثل نماز و روزه و زکات و مانند آن، بر عهده وی مانده، قضا و پرداخت نماید و اگر حقوق مردم بر گردنش باشد، آنان را با ادای حقشان یا طلب حلالیت راضی کند و قصد جدی نماید که دیگر به عمد، به آن گناه رجوع ننماید و آن را تکرار نکند. در این صورت است که تائب حق نفس (اصلاح و تزکیه) را نیز رعایت نموده و محبوب رب‌العالمین می‌گردد.

راهکار مهم تثبیت توبه و استمرار اصلاح و تزکیه

نفس، «جایگزینی صفات و حالات و امور حسنه به جای سیئه» یا دفع ضد با اضرار آن است که یک اصل روان‌شناسانه بوده و در مقام مشاوره و اخلاق نیز بسی کارآمد می‌باشد. این امر در متون دینی مورد عنایت و توجه خاص واقع شده است. «خداوندا! آنچه را شیطان از آرزوها و گمان‌ها و حسادت، در جانم می‌افکند، ذکر برای عظمت خودت و تفکر در قدرتت و برنامه‌ریزی بر علیه دشمنت قرار ده؛ و آنچه را از لفظ فحش یا بدگویی یا آبروریزی، یا شهادت به دروغ یا غیبت مؤمن غائب یا دشنام به مؤمن حاضر و مانند اینها بر زبانم جاری می‌شود گویای به ستایش تو و زیاده‌گویی در ثنایت و اقدام به بزرگداشت تو و شکر نعمتت و اعتراف به احسانت و شمارش نعمت‌هایت گردان» (همان، دعای ۲۰، بند ۱۳-۱۴).

لوازم وصول به ولایت تکوینی

«مقام ولایت الهی» حقیقتی تشکیکی است که صاحب آن به تناسب تعالی و تقرب روحی خود به حضرت حق، قدرت ابراز تجلیاتی از آن را پیدا خواهد کرد. نمود ولایت تکوینی، صدور برخی اقدامات خارقالعاده می‌باشد. انسان از طریق یقین و معرفت، ایمان و عبادت، تقوا و ورع، عمل صالح، ابتلاء و خلوص، کم‌کم روح خود را تقویت می‌نماید تا اینکه در مرحله اول، روح مالک و مدبر و مسلط بر تمایلات و شهوات غریزی حیوانی شده و آنها را تحت تدابیر عقلانی و شرعی، محدود و کنترل می‌نماید. در مرحله دوم، بر خود قوای نفس، سیطره یافته و خیال و وهم و حس را نیز کنترل عقلانی و شرعی نموده و خیال را از جولان، حفظ و بر امور عقلانی یا معنوی مثل ذکر و نماز متمرکز می‌نماید. در مرحله سوم، خود را از بدن هم بی‌نیاز کرده و توان طی الارض و بلکه موت اختیاری و رهاکردن تن و سفر بدون تن را می‌یابد. در مرحله چهارم

نحو تشکیکی برای یکایک انسان‌ها از راه توبه و پیگیری ارزش‌های واقعی باز می‌باشد. انسان واصل بنا به توان‌های حاصله، دارای یکسری نمودهایی خلاف جریان عادی طبیعت یا انسان معمولی می‌گردد، که بدین نمودها - که به اذن الهی به انجام می‌رسند - معجزه یا کرامت اطلاق می‌گردد. روشن است ارزش‌هایی که طبق این مبانی تعیین و پیگیری می‌شوند، بسی متفاوت با ارزش‌هایی است که منکران اینها در پی تحصیلش می‌باشند!

با این بینش الهی، کرامت نفس، توکل و اعتماد بر حق تعالی، توسل به اولیاءالله، الگوگیری از انسان کامل، زهد از دنیا و توشه برگرفتن برای آخرت، رعایت دقیق حقوق، عبادت خالصانه و تضرع و دعا در دل شب و مانند اینها ارزش‌اند؛ درحالی‌که در نزد یک مادیگرا، این‌همه بی‌خردی و جهالت و ضدارزش‌اند. در مقابل، التذاد هرچه بیشتر، تمول، دنیاگرایی، تجمل، شهرت و خوش‌نامی پس از مرگ، قدرت و آزادی افسارگسیخته و امثال اینها ارزش می‌باشند! این‌همه در عین این است که ارزش‌های فطری و اصول کلی اخلاق نزد هر دو ارزش است؛ مثل: نوع‌دوستی، عدالت، سخاوت، شجاعت، صداقت، تعهد به پیمان و غیر آنها. پس وابستگی تعیین و تشخیص و عمل به ارزش‌ها به نوع نگرش، مستلزم نسبت و عدم ثبات اصول کلی اخلاق و ارزش‌ها نمی‌باشد.

است که مسلط بر کون و مکان، یعنی صاحب کرامات و معجزات می‌گردد و می‌تواند به علت توان فوق‌العاده روحی خود، حقایقی را از «عالم غیب» دریافت نماید.

از آنجا که تحقق این دست امور خارق‌العاده با تحقق امور عادی فرق دارد، دیگران، حتی سحره و شعبده‌بازان و کاهنان، از آوردن مثل آن ناتوان می‌باشند. ارائه خوارق عادات صادره از سوی ولی‌الله بسی حساب و بی‌هدف نیست. چنان‌که هدف آن نیز امور دنیوی مثل کسب شهرت و مال و مقام و مانند آن نمی‌باشد. همین شاخصه مهم وجه تمایز کرامات و معجزات الهی از سایر امور خارق‌العاده مثل سحر، جادو، کهنانت و شعبده است. به علاوه، این امور از راه تعلیم و تمرین قابل انتقال و ارائه‌اند، برخلاف کرامت و اعجاز که با نیروی الهی ارائه شده و با اهداف انسانی - الهی به انجام می‌رسند و قابل تمرین، تعلیم و تعلم نمی‌باشند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از منظر مکتب تشیع، انسان معجونی از عالم ملکوت (با روح ابدی الهی، فطریات، تعقل) و عالم ناسوت (با جسم و غرایز حیوانی طبیعی فانی، همراه آمال و اهداف سست دنیوی و مادی) می‌باشد. هریک از من علوی و سفلی انسان، دارای اقتضائات و بالتبع راه‌های ارضای خاص خود می‌باشند. انسان با تعقل و کسب یقین از راه عبادت و صبر بر مشکلات و نیز رعایت تقوا و عمل صالح طبق شریعت ناب محمدی (تشیع)، می‌تواند با الگوگیری از اولیاءالله، خود را در مسیر وصول به قرب الهی قرار دهد. مراد از قرب الهی، خداگونه شدن انسان، در حالات و صفات و افعال می‌باشد. کسی که بدین مقام بار یابد، عنوان «خلیفه‌الله یا انسان کامل، واسطه فیض و مانند اینها» را به خود می‌گیرد. اگرچه در هر دوره‌ای تنها یک نفر به اوج چنین منصبی می‌رسد، لکن راه سیر و وصول به

منابع

- نهج البلاغه (۱۳۸۰)، ترجمه محمد دشتی، ج سوم، قم، ائمه.
- صحیفه کامله سجادیه (۱۳۸۶)، ترجمه سداحمد سجادی، تهران، پیام آزادی.
- ابن شعبه حرّانی، محمدبن حسن (۱۳۶۰)، تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، تهران، علمیه اسلامی.
- ابن مسکویه، ابوعلی (۱۴۲۶ق)، تهذیب الأخلاق، قم، ذوالقربی.
- حسینی طهرانی، محمدحسین (۱۳۶۸)، امام شناسی، مشهد، علامه طباطبائی.
- طالبی، محمدحسین، «کاستی های قانون طبیعی در عصر نوزایی» (تابستان ۱۳۹۰)، حکومت اسلامی، ش ۶۰، ص ۸۵-۱۰۲.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴)، المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ج پنجم، قم، نشر اسلامی.
- گنابادی، سلطان محمد (۱۳۷۲)، بیان السعادة، ترجمه رضا خانی و حشمت الله ریاضی، تهران، دانشگاه پیام نور.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰ق)، بحارالانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵)، تعلیم و تربیت در اسلام، ج شصت و پنجم، تهران، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۵)، شناخت، تهران، صدرا.
- مفید، محمدبن نعمان (۱۳۸۶)، امالی، ترجمه کریم فیضی تبریزی، تهران، کتابچی.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۶۲)، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- واعظی، احمد (۱۳۸۵)، انسان از دیدگاه اسلام، ج هفتم، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.